

مختصات امروز برای آینده‌ای نامعلوم: ثبات‌یابی ثباتی

ابوالقاسم قاسم زاده*

۷۳

مقدمه

نخستین پرسش هر کشور یا دولتی که بخواهد براساس برنامه‌ریزی منسجم حرکت کند و جامعه خود را به سمت و سوی «توسعه» هدایت نماید، این است که منطقه پیرامونی آن کشور و فضای بین‌المللی چه مختصاتی دارد؟ «ثبات» یا «بی‌ثباتی»؟ «امنیت» یا «عدم امنیت»؟ این پرسش اکنون در منطقه خاورمیانه که بیش از نیم قرن است که آن را «کانون بحران» می‌نامند، همچنان از پرسش‌های ضروری بوده، نیاز به یافتن پاسخ آن برای همه دولتهای منطقه و جوامع، فوری و حیاتی است. این نوشته کوتاه با طرح این پرسش اساسی، به اختصار به نظریه پردازی و تفسیری کوتاه درباره آن می‌پردازد. منطقه خاورمیانه پس از دو جنگ افغانستان و عراق، اکنون در چه شرایطی قرار دارد؟ آیا با نگاه به مختصات فضای بین‌المللی، می‌توان آینده روشن و مشخصی پیش بینی کرد و یا از مختصات امروز به سوی آینده‌ای نامعلوم گام برداشته می‌شود؟ کشورهای ترکیه، مصر، عراق و ایران به عنوان بزرگترین کشورهای خاورمیانه‌ای در چه شرایطی قرار گرفته‌اند؟ این مقاله قصد طرح تفسیری این پرسشها و نگاه به پاسخ کوتاهی درباره آنها دارد.

* پژوهشگر ارشد سیاسی و روزنامه نگار.

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال چهارم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۲، صص ۷۳-۸۸.

بازتاب یازدهم سپتامبر

جهان تا پیش از حادثه یازدهم سپتامبر در نیویورک که منجر به زنده شدن نظریه «جنگ تمدنها» و بازآوری و طراحی «ائتلاف برای جنگ» از سوی هیأت حاکمه آمریکا شد، به لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در آرامشی نسبی قرار داشت. واژگان حاکم در آغاز دوره هزاره جدید از سال ۲۰۰۰ میلادی در سطح بین‌المللی و عناوین روز در آن شرایط - آن هم پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ دو قطبی و جنگ سرد بین بلوک شرق و غرب - عبارت بود از کنکاش برای همکاریها، ائتلافها، تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای، تعامل سیاسی برپایه تعریف منافع جمعی منطقه‌ای و حل اختلافات از طریق گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز، کاهش تسلیحات تخریبی و اتمی و کاستن از هزینه‌ها و سرمایه‌گذاریهای نظامی در سرانه تنظیم بودجه‌های ملی، رشد سرمایه‌گذاریهای خدماتی و عطش برنامه‌ریزی برای توسعه، بازشدن درجه فرهنگ و اولویت آن بر جدالهای سیاسی، رشد مرکزیت و قدرت تصمیم‌گیری جمعی در سازمان ملل به عنوان مهمترین و اصلیتترین سازمان و مجمع بین‌المللی و بالاخره، فراگیر شدن نظریه پردازی در سیاست، اقتصادی و فرهنگ از منظر مفهومی منشور وار، به نام «جهانی شدن» گروه «محافظه کاران جدید» یا به نظر نویسنده، «افراطیون راست» به ریاست جورج دبلیو بوش از حزب جمهوریخواه آمریکا - که همواره نفت و اسلحه، پایه‌های اساسی نگاه به منافع را در این حزب شکل می‌دهد - پس از یک دوره پر التهاب از نتایج مشکوک انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، خود را آماده ساختند تا در واشنگتن دوره جدیدی از ریاست جمهوری را آغاز کنند و سکان هدایت قدرت با تعاریف جدید را به دست گیرند. این دوره که اکنون به سالهای پایانی آن نزدیک است، بعد از هشت سال از ریاست جمهوری «بیل کلینتون» از حزب دموکرات، آغاز شد که در آن دوران هشت ساله از ریاست جمهوری کلینتون، جهان در حالتی از انتظار نگهداشته شده بود و در دایره‌ای از ثبات و بی‌ثباتی نسبی دور می‌زد.

در انبوه نوشته‌های تحلیل‌گران غرب و شرق عالم، از حادثه یازدهم سپتامبر به عنوان «نقطه عطف»، یاد شده است که به طور مشخص، دولتهای کنونی آمریکا و اسرائیل، آن را یک

فرصت طلایی برای ظهور مجدد قدرت فائقه برای تک ساحتی سازی مرکزیت تصمیم گیری بین المللی و تمرکز «تک قطبی» آن در واشنگتن می دانند. همه کسانی که به جهان چند قطبی و رقابت اتحادیه های منطقه ای برای اداره جهان، امید بسته بودند و از این پنجره به نقد و نظریه پردازی می پرداختند، یکباره خود را در تنگنای بحران و در گرداب طوفانی دیدند که جنگ، آهنگ ناخوش آیند آن بود. با پژواک صدای شوم جنگ طلبی از واشنگتن، ابتدا، اتحادیه اروپا خود را در گرداب «التهاب» دید و سپس بسیاری از نویسندگان در شرق و غرب عالم نوشتند: «تاریخ جهان بعد از حادثه یازدهم سپتامبر ورق خورده است.» بوش که به بی صبری و عجل بودن شهرت دارد، دم به دم شعار «انتقام» سر می داد تا جامعه ملتهب آمریکا را آماده قدرت نمایی میلیتاریستی کند. مبارزه با «تروریسم» به عنوان خطرناکترین پدیده برای صلح و ثبات (امنیت) و خطر سلاحهای کشتار جمعی و غیرمتعارف برای نابودی جوامع بشری، بهانه ای شد که در صدر اولویتهای خبری قرار گرفت. بی آنکه تعریف روشن و جامعی از مفهوم «تروریسم» ارائه و پرونده آن باز شود که «تروریستها» را چه کسانی خلق کردند و کدام دولتها از آنها حمایت کرده، به جان ملتهای مظلوم انداختند و بدون آنکه فرصت دهند مردم جهان بفهمند که کدام دولتها سازندگان اصلی سلاحهای کشتار جمعی و غیرمتعارف و چه کمپانیهایی و از کدام کشورها، تولیدکنندگان آن هستند!

رییس جمهور آمریکا، شعار جنگ را تنها راه نجات بخش خواند و همه کشورها را به پیوستن به «ائتلاف برای جنگ» فرا خواند و در امتداد این درخواست، بسیاری از نظریه پردازان از محافظه کاران جدید، میدان را برای نقد شرایط بین المللی براساس خطر تروریسم و توجیه تئوری جنگ برای امنیت آماده دیدند. مراکز دانشگاهی و رسانه ای آمریکا در التهاب وسعت این نظریه پردازیها قرار گرفتند. «افراطیون راست» از واشنگتن، دولتهای جهان را مخاطب قرار دادند و گفتند، «یا با ما و یا بر ما» و راه انتخاب دیگری نیست. نخستین پیامد سیاسی پس از حادثه یازدهم سپتامبر، آغاز دورانی از جنگ روانی بود که مرکزیت آن در واشنگتن قرار داشت و از سوی حاکمیت کنونی آمریکا رهبری و هدایت می شد. جریان خبرسازی و تبلیغاتی از سوی رسانه های بین المللی که سالهاست با سرمایه گذاریهای عظیم یهودیان به صورت

انحصاری اداره می‌شود، همچون امواج سیلاب به راه افتاد. «بن لادن» و «ملا عمر» و سازمان «القاعده» و طالبان که تا پیش از حادثه یازدهم سپتامبر محصور در سرزمین سوخته‌ای به نام «افغانستان» بودند، شهرت جهانی یافتند و اصلیت‌ترین خطر بین‌المللی، آن‌هم برای همه جوامع بشری معرفی شدند. از این طریق، چه بسیار نوشتند و گفتند که ریشه اصلی عدم امنیت در جهان، اسلام رادیکال یا رادیکالیسم اسلامی و دینی است! حجم و وسعت تبلیغات و خبرسازی و نظریه‌پردازی آن قدر فراگیر شد که در کشورهای اسلامی نیز برخی از روشنفکران و اصحاب قلم برای تشریح خطرات و پیامدهای تخریبی «رادیکالیسم اسلامی» مقاله‌ها نوشتند و تفاسیر گوناگون ارائه دادند. البته، فرض این نوشته، نقد مفهومی به نام «رادیکالیسم اسلامی» از منظر مثبت یا منفی نیست، بلکه سیر جنگ روانی پس از حادثه یازدهم سپتامبر و آماده‌سازی افکار عمومی و فشار بر دولت‌ها برای جنگی که جورج بوش و افراتیون راست از واشنگتن خواهان آن می‌باشند، مورد نقد و بررسی قرار داده می‌شود.

در امتداد این جنگ روانی، آمریکا هر دولتی را که انتخاب می‌کند، غیردموکراتیک، سازنده سلاح‌های میکروبی و شیمیایی و پناه‌دهنده تروریست‌ها و یا طراح حرکتهای تروریستی سازنده بمب اتم و خطرناک برای صلح و امنیت بین‌المللی می‌خواند. کشورها در حالتی از «التهاب» قرار گرفته‌اند و بسیاری از دولت‌ها، نگران آینده خود شده‌اند. تمرکز و جهت‌گیری این «جنگ روانی» با جملاتی نظیر «اسلام، دین تروریست‌پرور» و «تروریست‌ها مسلمانند» علیه جهان اسلام است. انبوهی از مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و مقالات و نوشته‌ها درباره کشورهای اسلامی و به‌ویژه درباره خاورمیانه، رسانه‌های سراسر غرب را در بر گرفته است. «ریگان» رئیس‌جمهور پیشین آمریکا در آستانه ورود خود به کاخ سفید و در نخستین مصاحبه مطبوعاتی به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، خاورمیانه را «دیگ جوشان» نامید. اینک در دوران «جورج بوش»، رئیس‌جمهور دیگری از حزب جمهوریخواه آمریکا، این «دیگ جوشان» در سراسر خاورمیانه و غرب آسیا به نقطه جوش خود رسیده است. واشنگتن و تل‌آویو، جورج بوش و شارون به طور مداوم، زلزله‌های خبری تولید می‌کنند که لرزشهای آن معطوف به کشورهای مسلمان و به طور خاص در شعاع دولتهای خاورمیانه است. از پی این زلزله‌های خبری، بسیاری از دولت‌ها

برای پیش‌گیری از تخریب فزاینده آن و هزینه‌هایی که باید پرداخت کنند و یا به لحاظ دوری از پس‌لرزه‌های به وجود آمده به تکاپو و تلاش افتاده‌اند. همه هنر آنها، صرف دور نگه‌داشتن خود از شعاع و دایره زلزله خیز می‌شود. با تمامی این تلاشها، دو جنگ افغانستان و عراق، شدیدترین تخریبها را بر روابط دو جانبه و چندجانبه بسیاری از دولتها وارد ساخته است. جوامع اسلامی، به ویژه در کشورهای عربی، نگران آینده خود هستند و دولتهای این کشورها، قدرت مانور خود را بسیار محدود و شکننده می‌بینند. «عمر موسی»، دبیر کل جامعه عرب در تشریح پیامدهای تخریبی دو جنگ در کمتر از دو سال و تداوم جنگ روانی آمریکا - اسرائیل علیه کشورهای منطقه و خطرات آن می‌گوید: «دولتهای عربی در حالی از ناپایداری به سر می‌برند و جامعه عرب بسیار شکننده شده است.» این جمله دبیر کل جامعه عرب، شرایط موجود خاورمیانه را بازنمایی می‌کند. در حالی که همه از تغییر و تحول می‌گویند و از گذشته فراری شده‌اند، اما نمی‌دانند به کجا و چگونه؟ و با چه نتایجی؟ همه می‌نویسند، تئوریهای گذشته دیگر پاسخگو نیست، اما تئوری همه جانبه و قوی نیز برای آینده معرفی نمی‌کنند و جایگزین ندارند. تیرها در تاریکی رها می‌شود و هنوز کسی به یقین نمی‌داند به کجا خواهد خورد! یا به کجاها! ویروس و میکروب جنگ روانی را آمریکا می‌سازد و انتشار می‌دهد، هزینه‌های آن را مردم جهان می‌پردازند و سودش را دولت آمریکا می‌برد.

اکنون پس از جنگ در عراق، جبهه جنگ روانی همه کشورهای خاورمیانه و به ویژه چند کشور بزرگ آن یعنی ایران، عربستان، مصر، سوریه و ترکیه را - هر یک با شباهتها و تفاوتی - در بر گرفته است. دولتها در این کشورها خود را در محاصره چنین جنگی می‌بینند که به طور مداوم، حالتی از ناپایداری از آنها در صحنه‌های خبری و رسانه‌ای گزارش داده می‌شود. ملت‌های مسلمان در خاورمیانه، اکنون زیر بار هزینه‌های سنگین چنین جنگی برای آینده‌ای نامعلوم قرار گرفته‌اند. هیچ یک از این کشورها به لحاظ شرایط ناپایدار و آینده‌ای نامعلوم دیگر قادر به برنامه‌ریزی درازمدت و اجرای طرحهای توسعه‌ای، نیستند و مهمتر از آن، هزینه‌هایی است که نسل آینده این کشورها از پی تداوم روشهای تخریبی و فضای جنگی، بخصوص به لحاظ فرهنگی می‌پردازند. اغلب این کشورها دارای اکثریت قابل ملاحظه جمعیت جوان هستند که

در «بی ثباتی» و تاریکی آینده، امکان رشد را نمی بینند، زیرا کسی نمی داند، طول مدت این بی ثباتی تا چه زمانی به درازا خواهد کشید و چند سال ادامه پیدا خواهد کرد و یا تا چه حد فراگیر خواهد شد؟ در همه این کشورها رشد سرسام آور تورم و نرخ بیکاری در مقیاس فاجعه اجتماعی ظهور و بروز پیدا کرده است. آمریکایی ها پس از جنگ افغانستان و عراق با سلطه نظامی که به دست آورده اند، به صراحت پیام خود را به مردم مسلمان خاورمیانه می دهند که تراز امنیت همه این کشورها، می بایست با تراز امنیت اسرائیل بسته شود. به عبارت دیگر، اگر جورج بوش پس از یازدهم سپتامبر به جهانیان اعلام کرد، «آمریکای ناامن، برابر با جهان ناامن خواهد بود.» اکنون در خاورمیانه و خلیج فارس این شعار چنین بازگو می شود که «اسرائیل ناامن، برابر با خاورمیانه ناامن است.» جالب توجه اینکه از امنیت اسرائیل و رژیم آن نیز تعریف مشخص و روشنی ارایه نمی شود! رژیمی که هنوز هم خود را در مراحل تأسیس می بیند و با شعار «توسعه سرزمینی و توسعه نفوذ» در سراسر خاورمیانه، حد و مرزی برای خود نمی شناسد! رژیمی که به هیچ یک از مصوبات و قطعنامه های سازمان ملل و شورای امنیت آن تمکین نکرده است و هنوز به عضویت آژانس انرژی اتمی در نیامده و حتی یک مصوبه یا معاهده و قانون بین المللی درباره انرژی هسته ای را امضا نکرده است و تاکنون تن به هیچ بازرسی، حتی در کوچکترین مقیاس آن نداده است. آمریکا به همه کشورهای خاورمیانه از پنجره نگاه اسرائیلی ها می نگرد و همراهان، معاونین و مشاورین جورج بوش به صراحت می گویند که هر کشوری که با اسرائیل رابطه داشته باشد و دوست باشد، با ما دوست است و دشمنی با اسرائیل برابر با دشمنی با آمریکا و بالاتر «جامعه بین المللی» می باشد! کشورهای مسلمان خاورمیانه در چنین مختصات سیاسی و سلطه گری نظامی، قرار گرفته و نفس می کشند.

چهار کشور بزرگ

در خاورمیانه همواره چهار کشور بزرگ عراق، مصر، ترکیه و ایران تعیین کننده و جهت دهنده بودند. امروز اخبار متفاوتی از عراق می رسد. امنیت و عدم امنیت عمومی و تهیه نیازهای اولیه مردم عراق، موضوع روز برای کشوری شده است که روزگاری دارای یکی از

قویترین ارتشهای منطقه خاورمیانه و دارای ذخیره ارزی بالاتر از پانزده میلیارد دلار بود. عراق با حدود ۱۱۲ میلیارد بشکه ذخیره نفت به عنوان دومین کشور بزرگ نفت خیز جهان شناخته شده است. در دهه ۱۹۹۰، روزانه نزدیک به ۳٫۵ تا ۴ میلیون بشکه نفت در بازار نفتی اوپک به فروش می‌رساند و در توازن قوا در خاورمیانه اهرم قوی به حساب می‌آمد و محوریت تعیین‌کننده داشت. امروز آنهایی که می‌گویند، وضع عراق خوب است از در دسترس بودن حداقلها، آب و برق، ارزاق عمومی و غیره خبر می‌دهند و آنهایی که خبر می‌آورند، شرایط این کشور بد و نامطلوب است، از عدم امنیت، نبودن حاکمیت ملی و دولتی مرکزی، اشغال‌گری نظامی، قطع آب و برق و گاز و نبودن وسایط ارتباط جمعی و مهمتر، آینده نامعلوم، نگرانند. به هر صورت، عراق در اشغال نظامی و در طوفانی سهمگین افتاده است.

آینده این کشور به هرگونه رقم بخورد و شکل بگیرد، تأثیرات مستقیم خود را بر اغلب کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه بر جای خواهد گذاشت. آمریکا و انگلیس برای عراق تعیین تکلیف می‌کنند، زیرا این کشور را اشغال نظامی کرده‌اند. مختصات امروز مردم عراق، «ماتم» و «هراس» است. ماتم زده از گذشته و کارنامه دولتی دیکتاتور که پس از سقوط صدام، کشف گورهای دسته جمعی از عراقی‌ها، میراث آن رژیم است و ویرانیهای ناشی از جنگ و تخریب زیرساختهای عمده در کشور و هراسناک از آینده‌ای نامعلوم و مجهول! آمریکایی‌ها تاکنون به وعده‌هایی که در بانه افغانستان و عراق داده‌اند - که دست آوردهای اولیه سلطه آنها بر این دو کشور دموکراسی و امنیت و رفاه خواهد بود - عمل نکرده‌اند و چنین وانمود می‌کنند که بیشتر خود و نیروهای نظامی آنها در محاصره مردم محروم افغانستان و اهالی ماتم زده عراق در این دو کشور جنگ زده! اگر چه بنا به تصویب قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل، از محل درآمد نفتی عراق باید کالا و مایحتاج عمومی در اختیار مردم قرار گیرد و یا طبق برنامه آمریکایی‌ها یک بازار تجاری آزاد در عراق به وجود آید تا این کشور پس از سالها دوری از جایگاه هدایت‌گری و داشتن نقش تعیین‌کننده در خاورمیانه دوباره آن را به دست آورد، اما عراق پس از جنگ، دست کم به بیش از یک دهه نیاز دارد که از رودخانه پر تلاطم و سیلابهای بحران ساز عبور کند.

کشور بزرگ عربی دیگر، مصر است. کشوری که زمانی همه نویسندگان و سیاستمداران معتقد بودند شاهین ترازوی خاورمیانه بر سنگینی دو کفه مصر و ایران، اندازه گیری می شود و مرکز فرهنگ این منطقه را قاهره و تهران می دانستند. دو شهری که اکنون بیش از یک دهه، ارتباطات چندانی با یکدیگر ندارند. کشوری که در «کمپ دیوید» به عقد آمریکا درآمد و از سادات تا حسنی مبارک، دولتهای آن، به قول «دکتر حسنین هیکل»، گمان داشتند با چنین پیوندی همه مشکلات خود را حل خواهند کرد و درهای بهشت به سوی آنها از پس امضای پیمان کمپ دیوید گشوده خواهد شد. اکنون دریافته اند که آمریکایی ها شرایط عقد کمپ دیوید را موقتی تلقی کرده، هر روز تغییر می دهند. این تغییرات، بستگی کامل به موقعیت اسرائیل و جایگاه رژیم صهیونیستی دارد. به عبارتی، شرایط پیوند کمپ دیویدی، از تمکین به تسلیم بدون قید و شرط سوق داده می شود. رییس پیشین سازمان سیا در کنفرانسی در آکسفورد انگلیس در سخنرانی خود گفته است که پس از عراق، نوبت مصر و حسنی مبارک است، زیرا همه وامها و دلارهای اهدایی آمریکا را به جای خرج برای ملت مصر در جهت تحکیم دیکتاتوری خود مصرف کرده است! ناپایداری امنیتی، اقتصادی و مالی و تلاطمهای اجتماعی پس از جنگ عراق، گریبان دولت کنونی مصر را گرفته و می فشارد. مردم مصر از شرایط کشورهای عربی منطقه و به ویژه کشتارها در فلسطین اشغالی و بازگذاشتن میدان مانور قدرت برای آمریکا و اسرائیل، سخت عصبانی و نگرانند.

و اما «ترکیه»، کشوری که هنوز پیوستن به اتحادیه اروپا را بر همه خواسته های دیگرش ترجیح می دهد و همچنان گاهی خود را بخش ناگسستنی از قاره اروپا و کشوری اروپایی می داند و معرفی می کند و زمانی یک کشور خاورمیانه ای و با هویت کاملاً اسلامی ظاهر می شود. ترکیه امروز با دو واژگان تورم و بدهکاری به کشورهای اروپایی و آمریکا و صندوق بین المللی پول، با رقمی بالاتر از یکصد و پنجاه میلیارد دلار - آن هم اعلام غیر رسمی - و دیگری اقتصادی تجاری از کالاهای خدماتی که رونق بازار آن حداقل در خاورمیانه و غرب آسیای جنگ زده، به شدت شکسته شده است، شناخته می شود. قرار گرفتن پایگاه نظامی آمریکا در خاک ترکیه و در اختیار قراردادن امکانات از سوی دولت این کشور برای استقرار

ارتش آمریکا و دنباله روی ناتو بودن، همچنین داشتن روابط با اسرائیل و هماهنگی اطلاعاتی سازمانهای امنیتی رژیم صهیونیستی و دولت ترکیه، همگی موجب فاصله ترکیه از مردم خاورمیانه شده است. در جنگ عراق، اگر چه دولت کنونی ترکیه، بازیگری ماهر بود و فاصله خود را از قرار گرفتن در قلب بحران حفظ کرد، اما دو مسئله «کردها» و «نفت» عراق، محوریت‌ترین نگاه ترکیه به عراق و جنگ آمریکا و انگلیس است. این کشور با تجزیه عراق در تبیین منافع ملی خود، مخالفت کرده و خواهان بازسازی حکومتی مرکزی در عراق و حل مشکل کردها و تلاطمهای مرزی است. بازار عراق همواره برای کالاهای ترکیه، بازاری مطلوب بوده است و آشفتنگی در آن به زیان اقتصادی این کشور است. ناآرامی در ترکیه، در نگاه ارتش قدرتمند آن به بازار سیاست و اختلافات احزاب و طیف مذهبی، ضد مذهب و بی تفاوت در جامعه و در ساختار احزاب سیاسی ریشه دارد. سیاستمداران این کشور مایلند تا به سیاست داخلی و بازسازی درون کشور بپردازند تا خود را در شعاع پیرامونی مسایل منطقه و یا فرامنطقه‌ای درگیر کنند. آنها می‌گویند ما در درون آنقدر مشکلات پیچیده اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی داریم و با آنها دست به گریبان هستیم که فرصت چندانی برای نگاه به بحرانهای خاورمیانه، آن هم در حد اقدامهای عملی نداریم. این نگاه و همچنین نفرت تاریخی از دوران عثمانی در جوامع عربی خاورمیانه، موجب شده است ترکیه به عنوان کشوری بیگانه و یا حداقل با فاصله قابل ملاحظه و منفک از این حوزه دیده شود و ارزیابی گردد. به هر حال، اگر مختصات امروز ترکیه از جنبه‌های گوناگون، از سیاستهای داخلی و خارجی آن نقد و ارزیابی شود، سمت و سوی این کشور اسلامی - که زمانی جایگاه رفیع در منحنی اداره خاورمیانه داشت - اکنون نامعلوم است.

از میان چهار کشور بزرگ فوق، چنانچه دفتر ایران از بیست و پنج سال گذشته تاکنون - یعنی اواخر دوران نظام شاهی تا پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی و تا امروز - مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد، خود کتابی مستقل خواهد شد. در این نوشته کوتاه از انقلابی یاد می‌کنیم که «موشه دایان» از سران صهیونیستها، آن را «زلزله ای عظیم» خواند. بیش از دو دهه است که اسرائیل و آمریکاستیزی، محور اصلی سیاست خارجی ایران است. در مختصات

کنونی، بعد از دو جنگ در افغانستان و عراق از سوی آمریکا، ایران به عنوان محور اصلی برای جنگ روانی انتخاب شده است. ایران امروز، مرکز و مدار اخبار منفی و خبرسازیهایی بحران آفرین شده است. کوتاه سخن از مسایل داخلی ایران این است که این کشور از دوران انقلاب و تحمیل جنگ هشت ساله و سپس پتانسیل قوی آزاد شده از حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶ هجری شمسی با عنوان «اصلاحات» اگر چه هنوز هم بزرگترین جبهه مقاومت علیه صهیونیسم و استکبار ستیزی است و امید اصلی جوامع اسلامی در خاورمیانه می باشد، اما دو سرطیف «چپ» لوچ و «راست» لنگ در تاریخ سیاسی ایران آنچنان توان انقلاب و اصلاحات را هرز دادند که امروز اقتصاد و سیاست و فرهنگ در این کشور به حالتی از عدم پایداری کشانیده شده، به آینده ای نامعلوم سوق داده می شود.

ایرانی که از درآمدهای نفتی - به ویژه در سالهای اخیر - و ایجاد ذخیره ارزی مناسب و بدهکاری خارجی متعادل و جایگاه مورد قبول اقتصادی و مالی در نظام بین المللی برخوردار است و در سیاست و فرهنگ حرف برای گفتن و طرح و راه حل‌های مقبول برای مشکلات ارایه می کند و از اعتماد جوامع اسلامی برخوردار است و از استحکام نظامی که دارای قانون اساسی، ساختار مجلس و قوای مجریه و قضاییه، براساس «میزان رأی مردم است» سازمان و سامان یافته است. با این همه تشدید جنگ روانی علیه جمهوری اسلامی ایران و قرار گرفتن آن در مدار «تهدید» و مرکز مستمر اخبار منفی و تنش‌های گوناگون از سوی آمریکا، اسرائیل و برخی دیگر از کشورهای غربی مختصات کنونی بازار سیاسی درباره ایران است. موضوع برخورداری ایران از انرژی هسته ای و توان یا عدم ساختن بمب اتم و یا تولید موشک‌های دور برد، عدم پذیرش رژیم صهیونیستی و حمایت از مبارزه فلسطینی ها و مخالفت با طرح‌های تحمیلی برای سازش و دهها عنوان دیگر، مرزهای متفاوت و متضاد با غرب و منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه ارزیابی شده است. بنابراین، صحنه سازیهایی خبری بین المللی از طریق رسانه های اسرائیلی و غربی و سرمایه گذاریهایی صدها میلیون دلاری که از سوی کنگره آمریکا برای استمرار جنگ روانی و خبرسازیهایی تبلیغی علیه ایران امروز تصویب گردیده است، همگی نمادسازی عدم آرامش و ترسیم آینده ای نامعلوم از مختصات امروز آن

است. واقعیت این است که از چهار کشور بزرگ و تعیین کننده، آمریکا و اسرائیل سه کشور عراق، مصر و ترکیه را از مدار مقابله با اسرائیل و با «قدرت» خارج کرده اند و امروز ایران را به سوی محاصره کامل سوق می دهند.

اسرائیل محوری و شرایط امنیتی

مسیری که آمریکایی ها و انگلیسی ها در خاورمیانه طی می کنند، هدفش اسرائیل محوری در سراسر منطقه است. تعریف امنیت برای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه نیز از دیدگاه و شرایط امنیت اسرائیل و مقبولیت آن در کشورهای منطقه دیده شده است. به عبارت دیگر، آمریکایی ها کشورهای عربی و اسلامی منطقه را به سوی شرایط خاص امنیتی سوق می دهند و هرگونه تعامل سیاسی را برای بیرون آمدن از شرایط امنیتی - که همراه با تحریمها نیز خواهد بود - منوط به تمکین به پذیرش رژیم صهیونیستی می سازند و از سوی دیگر، این درحالی است که مختصات کنونی خاورمیانه بار دیگر اسرائیل محور شده است. حال آنکه تجربه نشان داده است که افزایش منافع اسرائیل و ارجحیت آن بر منافع سراسر منطقه، همواره آینده ای نامعلوم را برای خاورمیانه رقم زده است. زیرا صهیونیستها حتی ذره ای از تئوری «توسعه سرزمینی و توسعه نفوذ» عقب نشینی نکرده، برتری خود را در ذلت بسیاری از جوامع و دولتها جستجو می کنند. متأسفانه نه تنها نظریه پردازان غربی، بلکه برخی از نویسندگان و صاحبان اندیشه در کشورهای اسلامی نیز با ارایه «تئوری تمکین»، راه نجات کشورهای اسلامی، اعم از عرب و غیر عرب را در پذیرش چنین محوریتی تجویز می نمایند، بدون اینکه محاسبه زیانهای آن و یا دورنمای آینده نامعلوم از پذیرش چنین مختصاتی را بیان نمایند و یا در نوشته های خود باز آورند. نخستین پیامد این نوشته ها و برداشتها، جدایی و انفکاک دولتها در حوزه خاورمیانه و در کشورهای اسلامی است. کسی به منافع جمعی و یا منطقه ای چندان نمی اندیشد و هر روز دایره تحلیل «منافع ملی» در هر یک از این کشورها تنگ تر و ساده تر می گردد. «تنگ تر» به لحاظ تعاریف مشخص مرزهای محدود کشوری و نه حوزه پیرامونی، ساده تر از نگاه به «قدرت» و مسیر تمکین آن به عنوان حل مشکلات عدیده.

◆ فصلنامه مطالعات منطقه ای

خارج از مدار آمریکا و اسرائیل، «اتحادیه اروپا»، چین، ژاپن و روسیه نیز به چنین نگاه تحلیلی و عبور از مسیر آن نه تنها اعلام عدم رضایت نمی کنند، بلکه مشوق دولتها و کشورها به طی این مسیر نیز هستند. پس از جنگ عراق، دگرگونی در مختصات بین المللی به طور عمده به ضرر کشورهای کوچکتر در مقیاس اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی شده است و در این میان، اغلب کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه، به ویژه شیخ نشینهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و جزایر این منطقه و کشورهایی که قبل از حمله عراق در دایره امنیتی و نظامی آمریکا خود را جای داده بودند، از آینده نامعلوم خویش در هراس می باشند، بنابراین، به هر ایده ای که مجوز نسخه «تمکین» را تجویز نماید، نگاه مثبت دارند.

سازمان ملل

در هر دوره ای از تغییرات بین المللی، جایگاه و قدرت سازمان ملل متحد به عنوان بزرگترین سازمان بین المللی، نقش محوری داشته است. با فروپاشی جهان دو قطبی و فراگیر شدن مناظره آینده جهان با ساختار «تک قطبی» - مرکزیت آمریکا - و یا چند قطبی - چند جانبه گرایی - محوریت سازمان ملل در سالهای پایانی دهه ۱۹۹۰ و آغاز سال ۲۰۰۰، اغلب نظریه پردازینها را در مجامع علمی دانشگاهی و در سطوح دولتها و سیاستمداران - به ویژه در اروپا، چین، روسیه و ژاپن - به خود اختصاص داده بود. حادثه یازدهم سپتامبر و از پی آمد آن دو جنگ افغانستان و عراق، چرخش عمده ای در این مباحث ایجاد کرد. یکباره از سوی آمریکا، ساختار سازمان ملل به عنوان مانع اداره مطلوب جهان مورد نقد منفی قرار گرفت و نخستین ضربه و خسارت از شوک سیاسی حادثه یازدهم سپتامبر به عدم توانایی این سازمان وارد گردید. تا جایی که «ریچارد پرل»، رییس مشاوران پنتاگون گفت: «سازمان ملل مرده است». و از آن پس، رییس جمهوری آمریکا و اغلب سیاستمداران این کشور و حتی برخی از دولتمردان اروپایی، خواهان تغییر ساختار این سازمان یا «انحلال» آن شدند. در جنگ عراق، همه جهانیان یا شاهد برخورد دو گانه این سازمان با «بحران عراق» و یا در کنار قرار گرفتن و سقوط آن تا حد یک تماشاگر بودند. چرخش حوادث و نتایج جنگ عراق موجب

شده است که بسیاری از صاحبان اندیشه سیاسی در دانشگاهها و سیاستمداران نظریه پرداز، بحران در نظام سیاسی بین المللی و تأثیر آن بر سازمان ملل متحد را این گونه تفسیر کنند که «می توان عملکرد سازمان ملل در خصوص عراق را از سه جنبه بررسی کرد. نخست آنکه حمله به عراق به عنوان یک حادثه استثنایی نگاه کنیم و امیدوار باشیم که دیگر رخ ندهد، راه دوم آن است که «یک جانبه گرایی» را بپذیریم و به سازمان ملل نقش برقراری نظم را بدهیم و سوم آنکه در قوانین این سازمان تجدید نظر کنیم، که راه سوم، عملیتر به نظر می رسد» به نظر می رسد که کشورهای اروپایی، روسیه، چین و ژاپن با ارزیابی حرکت نظامی آمریکا و جنگ عراق، ادغام پیشنهاد دوم و سوم را پذیرفته اند و در پی تفسیری از جهان تک قطبی با نسبت سهم و یا به صورت شرکت سهامی از مفهوم و تعریف دو جهان، «جهان اول» و «جهان دوم» بر آمده اند.

این برداشت را در نتیجه مصوبه شورای امنیت به عنوان نخست مصوبه پس از جنگ عراق درباره رفع تحریم از عراق، واگذاری اختیارات مالی و مدیریتی این کشور، به ویژه درباره «نفت عراق» به آمریکا - به عنوان کشوری که عراق را در اشغال نظامی دارد - به خوبی می توان مشاهده کرد. نماینده ایران در هیأت عامل اوپک، در مصاحبه ای به خوبی جایگاه جدید سازمان ملل را نشان می دهد و می گوید:

«در ارتباط با لغو تحریمهای عراق، به نظر می رسد مصوبه شورای امنیت سازمان ملل، یک مصوبه طولانی با بحثهای مختلف سیاسی، حقوقی، مالی، نفتی و اجرایی است که ابعاد مختلف این قضیه را در بر می گیرد. حتی تداوم بازپرداخت خسارات به کویت را هم شامل می شود و زوایای مختلف این قطعنامه را می توان جداگانه ارزیابی کرد. به نظر من این یکی از بدترین نوع سندهای شورای امنیت سازمان ملل است که قیومیت کامل را به قوای اشغال گر در غالب شئون اقتصادی، مالی و نظامی عراق می دهد و با کمال تأسف، اعضای دائمی شورای امنیت - که قبلاً مخالفت خودشان را با حمله ابراز کرده بودند - گویی در این قطعنامه به دنبال جبران مافات بودند و با موافقت با خواسته های قوای اشغال گر، عملاً در این سند از مخالفتهای اولیه عذرخواهی کردند؛ چین با سکوت تلویحی و یا حمایتی و روسیه و فرانسه نیز بر آن صحه گذاشتند.» پذیرش یک جانبه گرایی نسبی با تعریف دو جهان، «جهان اول»

کشورهای دارای تکنولوژی برتر و «جهان دوم» کشورهای خریدار تکنولوژی محدود و مصرفی، جهان سرمایه و جهان چرخش سرمایه، جهان «تولید کننده» و جهان «مصرف کننده»! منجر به نقش سازمان ملل به عنوان واسطه برای برقراری نظم تعریف شده با تغییرات در ساختار و تجدید نظر در قوانین آن خواهد شد. مختصات بین المللی را در عبور از بحرانها برای آینده ای نامعلوم در چنین نمادی از واقعتهای در جریان و در سطوح بین المللی باید جستجو کرد. در حالی که همه به انتخابات آینده آمریکا و آغاز دوران جدید از ریاست جمهوری آن از سال ۲۰۰۴ میلادی چشم دارند. انتخاباتی که از دی ماه سال جاری به طور رسمی آغاز خواهد شد و پیش بینی آنکه آیا جورج بوش چهار سال دیگر در کاخ سفید خواهد بود و یا تغییرات در دولتهای اروپایی، به ویژه در انگلیس و گشودن پرونده عراق، به تغییر در آمریکا نیز منجر خواهد شد؟! نشانه مختصات دیگری از دوران «بحران بین المللی» برای آینده ای نامعلوم است. آینده ای که نه «صلح» در آن پایدار و یا به عنوان یک استراتژی مستمر و مداوم می توان دید و باور داشت و نه «جنگ» را.

نتیجه گیری

منطقه خاورمیانه با نگاه به مختصات امروز آن، هنوز برای دستیابی به یک صلح فراگیر، فاصله زیادی دارد. پیچیدگی، مشکلات و بحرانهای افغانستان و عراق پس از جنگ، افزونتر شده است و آنچه که به عنوان نقشه راه برای پایان بخشیدن به تهاجمهای نظامی اسرائیل در سرزمینهای اشغالی و دستیابی به صلح خوانده می شود، در حاله ای از ابهام قرار گرفته و امید چندانی به آن نمی رود. رژیم اسرائیل خود را در شرایط مناسب و مطلوب از نتایج حضور مستمر نظامی آمریکا در منطقه و در پایان دو جنگ علیه دو کشور اسلامی در طول مدت کمتر از دو سال می بیند. این رژیم اکنون هرگونه مذاکره یا حل مسالمت آمیز اختلافات را از دریچه و نگاه «قدرت» برتر خود در خاورمیانه و حمایت بدون قید و شرط دولت آمریکا به صورت همه جانبه از حاکمیت اسرائیل، ارزیابی می کند. بنابراین، گمان امتیاز خواهی از دولت اسرائیل، خیال باطل است، زیرا سیاست آمریکا برای کشورهای اسلامی، واداشتن آنها به

تسلیم در برابر خواسته‌های اسراییلی‌ها است. پراکندگی دولتهای اسلامی، عدم وجود یک ائتلاف سازنده در میان آنها، ناامیدی جوامع اسلامی از دولتهای خود، نابسامانی اقتصادی و بخصوص خروج سه کشور بزرگ ترکیه، مصر و عراق از مدار تصمیم‌گیری و قدرتهای تأثیرگذار در تأمین منافع کشور اسلامی در منطقه و بالاخره، قرار گرفتن جمهوری اسلامی ایران در مدار یک جنگ روانی مستمر و محاصره کامل آن، همگی گوشه‌ای تاریک از مختصات امروز منطقه خاورمیانه است. آینده را با چنین مختصات بحران آفرین، نه می‌توان بسیار مشخص و معلوم ارزیابی کرد و نه چندان به آن امیدوار بود. تجربه «جنگ در جنگ» روالی شده است که خاورمیانه همچنان آن را ادامه می‌دهد. شرایط بین‌المللی نیز کمک‌چندانی به پایان بخشیدن به این دایره معیوب نمی‌کند. □

منابع:

۱. ابوالقاسم قاسم زاده، «یادداشت‌های سیاسی»، روزنامه اطلاعات، شماره های پی در پی ۱۳۸۲ - ۱۳۸۱.
۲. مصاحبه معاون وزارت نفت جمهوری اسلامی ایران حسین کاظم پور اردبیلی، روزنامه ایران؛ ۱۳۸۲، ۲/۱۲.
۳. جنگ آمریکا و عراق، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگ و مطالعات و تحقیقات بین المللی، ۱۳۸۱.
۴. فرهنگ رجایی، جهانی شدن و سیاست خارجی، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲.

